

بررسی عناصر داستانی در افشین و بودلف

رضوان کریمی^۱

دکتر تورج عقدایی^۲



تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۲۴

چکیده

تاریخ بیهقی، یکی از آفرینش‌های کم نظیر ادب فارسی است که قلم توانای ابوالفضل بیهقی، به آن بافت داستانی بخشیده است.

بیهقی، فضای رویدادهای تاریخی را باز می‌گذارد و با استفاده از عناصری چون شخصیت‌پردازی، گفتگو، زاویه دید مناسب، بررسی جزئیات، توصیف کسان و چیزها و... نه تنها خوانندگان را به آن فضا نزدیک می‌گرداند؛ بلکه ارتباطی صمیمانه، نیز، با خوانندگان برقرار می‌کند.

این مقاله سر آن دارد که با بررسی عناصر داستان، در حکایت افشین و بودلف، هنر داستان‌پردازی بیهقی را بررسی نماید و نشان دهد که آیا بیهقی، داستان‌پردازی کرده و یا فقط به عناصر داستان نزدیک شده است؟

برای رسیدن به این مهم، عناصر موجود در حکایت افشین و بودلف را، با نظریه‌های ادبیات داستانی، مقایسه می‌نماییم.

کلید واژه‌ها: بیهقی، افشین، بودلف، عناصر داستان.

۱ - دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران.

۲ - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. dr_aghdaie@yahoo.com

درآمد

ابوالفضل بیهقی با تکیه بر اسناد، منابع و دیده‌های خود و افراد مورد اطمینان، کتاب تاریخ بیهقی را تالیف نموده است. او با نکته‌سنجی، نه تنها حس کنجکاوی خود را ارضا نموده، بلکه باعث شده که کنش‌ها و واکنش‌ها به طور کامل بیان شود. بیهقی با ذکر جزئیات، معرفی اشخاص، رعایت اعتدال و انصاف، حس حقیقت‌یابی، بیان نکته‌های اخلاقی و... سعی داشته است وقایع تاریخی را، به قصد عبرت-آموزی، پیش چشم مخاطب، جذاب و مؤثر جلوه دهد.

آنچه بیهقی را برای رسیدن به این هدف، موفق نموده است نه تنها ذوق و قریحه‌ی اوست، بلکه عصر بیهقی است که دبیر شدن یکی از پیشه‌های مهم و قابل توجه بوده است. «...اما دبیر و شاعر و منجم و طیب نه خردکاری است...» (عروضی سمرقندی، ۱۱۵: ۱۳۸۸-۱۱۴) و همچنین عنصرالمعالی، شروط کاتبی و دبیری را چنین ذکر می‌کند: «...و شرط کاتبی آن است که مدام مجاور حضرت باشی و سابق کار یادداری و تیزفهم و نافراموش کار باشی و متفحص باشی و از همه کارها تذکره همی داری از آنچه ترا فرمایند...» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۰: ۲۱۳)

بیهقی به واسطه‌ی هوشمندی، نکته‌دانی، تدبیر و تفکر توانسته بود که در شغلش ماندگار شود و حتی از حمایت مسعود، در مقابل بوسهل زوزنی، برخوردار شود.

(رک بیهقی، ۱۳۸۹: ۹۳۳-۹۳۲) او که مرادش، نوشتن تاریخ با ذکر زوایا و خبایا بوده، به مسائل و اتفاقات توجه خاصی مبذول کرده و همواره دنبال علت وقایع بوده و مخفی‌ترین تصمیمات هم بر او مخفی نمانده و این روحیه‌ی ریشه‌یابی حوادث، از بارزترین وجوه شخصیتی بیهقی است. توضیحات ریز و دقیق بیهقی از نحوه باردادن، ایستادن و نشستن درباریان در دربار، شرح اعیاد و مراسم آذین‌بندی شهرها و راه‌ها، توصیف دقیق لباس افراد و...، گواهی دیگر بر نکته‌سنجی اوست.

خلاصه‌ی حکایت افشین و بودلف

احمد بن ابی دواد طی یک بی‌قراری شبانه به قصر معتصم می‌رود. معتصم، آشفته، منتظر اوست. معتصم با دیدن احمد دواد، از او می‌خواهد که اشتباه معتصم را جبران نماید؛ چرا که معتصم، بودلف (سردار عرب) را به افشین (سردار ایرانی)، سپرده است تا افشین، اموال بودلف را مصادره نماید و او را بکشد. معتصم اکنون پشیمان است. احمد دواد، بنابر خواست معتصم، به منزل افشین می‌رود و از او می‌خواهد تا بودلف را رها نماید، اما افشین قبول نمی‌کند و احمد دواد به دروغ می‌گوید که معتصم پشیمان شده است. افشین به ناچار دست نگره می‌دارد و بودلف را رها می‌کند. احمد دواد به قصر می‌رود و هنوز ماجرا را کامل تعریف نکرده که افشین سر می‌رسد و علت برگشتن حکم خلیفه را جويا می‌شود. احمد دواد نگران است که مبادا معتصم، دروغ او را رسوا نماید و بودلف کشته شود. معتصم بر خلاف انتظار احمد، گفتار احمد دواد را تصدیق و رفتار افشین را ملامت می‌کند.

بررسی عناصر داستانی در افشین و بودلف:

پیرنگ (Plot):

پیرنگ، چهار چوبی است که رشته‌ی حوادث را نظم می‌دهد. پیرنگ، روابط علی و معلولی را بر داستان، حکم‌فرما می‌کند؛ به طوری که بعد از هر اتفاقی، سؤالی در ذهن خواننده ایجاد می‌شود و علت آن اتفاق را جويا می‌شود.

بخش‌های مختلف پیرنگ، از طریق پیوندهای زمانی، مکانی، منطقی و معنایی با یکدیگر مرتبط می‌شوند. در این میان مؤلفه‌های زمانی نقشی محوری دارند و خط اصلی داستان را جمع می‌کند. اگر راوی بتواند با استفاده از تکنیک‌های پیرنگ‌پردازی، رویدادهای گذشته، حال و آینده را به شکلی معنادار به یکدیگر پیوند دهد، می‌تواند

شالوده‌های محکم برای روایت بنا نماید.

پیرنگ این حکایت را، با چند سوال، بررسی می‌کنیم:

چرا احمدابی دواد، بر خلاف گفته‌ی حاجب نوبتی، معتصم را اندوهگین می‌بیند نه با نشاط؟ (... و براندم تا به درگاه؛ چون بدانجا رسیدم، حاجب نوبتی را آگاه کردند، در ساعت نزدیک من آمد، گفت: آمدن چیست بدین وقت؟ و ترا مقرر است که از دی باز امیرالمومنین بنشاط مشغول است و جای تو نیست...) (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۲۱). طبق گفته‌ی حاجب، احمدابی دواد باید می‌دانست که معتصم به نشاط مشغول است، اما برخلاف آن را می‌بیند. «[احمد ابی دواد]: ... معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها، به هیچ مشغول نه...» (همان: ۲۲۱) آیا احمد ابی دواد از نقشه معتصم آگاه بوده است، ولی سعی می‌کند با آب و تاب دادن ماجرا، نقش خویش را برجسته نماید؟

آیا احمد و معتصم طبق نقشه‌ی رفتار می‌کردند؟ و یا معتصم از قدرت افشین و همچنین قدرت بودلف نگران بوده و سعی داشته است که بودلف را توسط افشین از میان بردارد و سپس افشین را، به جرم قتل بودلف، از بین ببرد؟

چرا معتصم منتظر احمدابی دواد است؟ و اگر جان بودلف برایش مهم است، چرا به احمد پیغام نمی‌دهد تا زودتر خودش را برساند؟ و چرا معتصم، بر خلاف میل باطنی، دست افشین را برای کشتن بودلف باز می‌گذارد؟

جواب این سوال‌ها را به طور مستقیم، در نمی‌یابیم، اما با کمی دقت در فضا سازی‌ها، گفتگوی شخصیت‌ها و همچنین مراجعه به تاریخ، می‌توان تا حد زیادی به جواب سوالات دست یافت. «و در اخبار روسا خواندم که شناس - و او را افشین خواندندی - از جنگ بابک خرم دین چون برداخت و فتح بر آمد و ببغداد رسید، معتصم امیرالمومنین، رضی الله عنه فرمود مرتبه داران را چنان باید که چون شناس بدرگاه آید، همگان او را از اسب پیاده شوند و در پیش او بروند... حسن سهل با بزرگی بی که او

را بود در روزگار خویش مر اشناس را پیاده شد...» (همان: ۱۸۹)

به طور کلی علت کینه‌ی افشین نسبت به بودلف را، در تاریخ بیهقی، به شکل کم رنگی، تقابل دو نژاد ایرانی و عرب در دستگاه خلافت حس می‌کنیم. «... تکیه‌ی کلی مأمون در کارهای خلافت به عنصر ایرانی بود و نفوذ این قوم در عصر آن خلیفه تا آنجا رسید که دست عنصر عربی به کلی از کارها کوتاه شد؛ لیکن ایرانی‌ها هم در آخر دوره‌ی مأمون، دیگر از خلیفه چنان‌که باید، پشتیبانی نمی‌کردند و درصدد تشکیل سلسله‌هایی مستقل و بیرون آمدن از تحت نفوذ عباسیان بودند. معتصم که به هیچ یک از دو طایفه‌ی عرب و ایرانی اعتماد نداشت، برای حراست از خود به عنصر ثالثی که تازه در بغداد قدرت و اهمیت پیدا کرده بودند، متوسل شد و آن عنصر ترک بود...» (اقبال آشتیانی، ۳۷۷: ۱۳۹۰)

با مراجعه به کتابهای تاریخی، می‌توان دریافت که در دستگاه خلافت، رقابت شدیدی که بین نژاد «ترک»، «عرب» و «عجم» پدید می‌آید، سرداران خلیفه را به دشمنی وای دارد و این دشمنی‌ها مانع از آن می‌شود که یکی از آن نژادها، قدرت مطلق شود. از این رو معتصم نیز، گاه به آن دشمنی‌ها دامن می‌زند. از سوی دیگر امرا و سرداران می‌کوشیدند تا با خوش خدمتی، بیشتر، در دل خلیفه و دستگاه حکومتی راه یابند؛ به طوری که افشین در این راه، هم وطن خود، بابک خرم دین را از میان برمی‌دارد تا بیشتر مورد عنایت خلیفه قرار گیرد.

ابودلف قاسم بن عیسی عجلی نیز که از سرداران محبوب عرب به حساب می‌آید، به واسطه‌ی فضل، ذوق، سخاوت و شجاعت خود در دربار معتصم محبوب است. افشین پیشرفت‌های او را به چشم حسادت نگاه می‌کند و برای برانداختن او نیرنگ‌ها به کار می‌برد و از آنجا که تنها افشین توانسته بود بابک خرم دین را از میان بردارد، بلاخره معتصم خواهش او را برای از بین بردن بودلف، می‌پذیرد، اما به حرف خود

تاریخ، خود دلیلی بر حقیقت ماندنی آن است و شخصیت پردازی، مشخص بودن زمان و سامان دادن وقایع، مصالح مهمی هستند که حقیقت ماندنی داستان را شکل می‌دهند.

زاویه دید (point of view)

زاویه دید، دیدگاهی است که نویسنده برای روایت حوادث و ماجراها انتخاب می‌کند. داستان، از لحاظ زاویه‌ی دید به سه دسته تقسیم می‌شود: (۱) زاویه‌ی دید من روایتی (۲) زاویه‌ی دید دوم شخص (۳) زاویه‌ی دید سوم شخص. همچنین زاویه دید سوم شخص خود شامل دو دسته است: (۱) دانای کل نامحدود (۲) دانای کل محدود. (میر صادقی، ۱۳۸۳: ۳۸۳)

شیوه غالب در تاریخ بیهقی زاویه‌ی دید دانای کل نامحدود یا مداخله‌گر است. بیهقی در همهی صحنه‌ها آزادانه رفت و آمد، و درباره‌ی اعمال، افکار و عواطف شخصیت‌ها اظهار نظر می‌نماید.

او، در بسیاری از موارد نیز، زاویه‌ی دید دانای کل محدود را برمی‌گزیند؛ او از این شیوه زمانی استفاده می‌کند که حادثه، از شنیده‌های اوست؛ یعنی حکایت را از زبان یکی از شخصیت‌ها روایت، می‌کند و خود نیز، به منظور و هدف خاصی در کار روایت‌گر مداخله می‌کند. لازم به ذکر است که بیهقی، روایت داستان‌ها را بیشتر بر عهده‌ی شخصیت‌های اصلی می‌گذارد؛ مانند شخصیت احمد بن ابی دؤاد، در نقل حکایت افشین و بودلف.

بیهقی گاه از زاویه‌ی دید نمایشی (dramatic) یا زاویه‌ی دید عینی (objective) نیز استفاده می‌کند. یعنی، به جای شرح اندیشه‌ها و اعمال شخصیت‌ها، با روایت مکالمات، کردار و رفتار آنان را به خوانندگان می‌شناساند. روایت افشین و بودلف به شخصیت اصلی، احمد ابی دؤاد، سپرده شده است و به شکل من روایتی بیان می‌شود.

وقتی بیهقی از این زاویه‌ی دید استفاده می‌کند، در اصل، ایجاد صمیمیت بین خواننده و گوینده‌ی داستان را رقم می‌زند. بیهقی از این زاویه‌ی دید به خوبی استفاده کرده است و از دخل و تصرف در شخصیت‌ها دوری نموده و بیان وقایع را با بیان تمام ریزه کاری‌ها از چشم احمد ابی دواد نشان داده است. میرصادقی می‌گوید: «اگر داستان، داستان غریبی باشد و ماجرای خارق العاده داشته باشد، یا به صورتی اتفاق بیفتد که باور کردن آن مشکل به نظر برسد، نویسندگان از زاویه دید اول شخص کمک می‌گیرند و شخصیت اصلی، داستان را نقل می‌کند که واقعه را تا حدودی قابل پذیرش جلوه دهد؛ چون وقتی داستان از زبان کسی نقل می‌شود که، خود نیز، در ماجرای آن سهم عمده‌ای را داشته است، خواننده بیشتر آماده پذیرش آن می‌شود...» (میرصادقی، ۱۳۸۸:۳۸۸)

شخصیت پردازی (characterization)

شخصیت داستان، حوادث و رویدادها را پیش می‌برد و به پایان خوب یا بد می‌رساند. «شخصیت، در یک اثر نمایشی یا روایتی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل و آنچه می‌گوید یا می‌کند وجود داشته باشد. خلقت چنین شخصیت‌هایی را، که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کند، شخصیت پردازی می‌خوانند.» (همان: ۸۴)

نویسنده‌ی داستان، شخصیت‌ها را خلق و برای خواننده قابل لمس می‌کند، اما یک تاریخ نگار با شخصیت‌های واقعی رو به روست و نمی‌تواند طبق خواسته‌ی خودش شخصیتی را خلق کند؛ در این جاست که ارزش کار بیهقی نمایان می‌شود؛ بیهقی به واقعه‌ی تاریخی، عمق داستانی می‌دهد و آن را برجسته می‌کند. او شخصیت‌هایش را ملموس می‌کند. بیهقی با نشان دادن ویژگی‌های درونی و بیرونی شخصیت‌هایش، آنها را برای ما به تصویر می‌کشد و همین امر باعث می‌شود که سرگذشت شخصیت-

هایش را مثل شخصیت‌های داستان، دنبال نماییم نه به عنوان یک واقعه‌ی تاریخی. او، شخصیت‌هایش را به سه شکل متفاوت، به مخاطب می‌شناساند:

۱- معرفی شخصیت را با شرح و توصیف، به طور مستقیم؛ در داستان افشین و بودلف، راوی احمدابی دواد است؛ ابو عبدالله احمد، از قاضیان مشهور و از پیشوایان معتزله، مردی فرزانه و زیرک و خوش بیان بود. در نزد مأمون، خلیفه عباسی قرب و جایگاه داشت. معتمد عباسی او را به سفارش مأمون به جای یحیی بن اکثم منصب قاضی القضاتی داد و در عهد واثق عباسی نیز همچنان حشمت و آبروی تمام داشت. در آغاز عهد متوکل عباسی او بیمار و فلج و خانه‌نشین شد. (رک زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۴۹-۲۵۳)

بیهقی داستان را از منظر چشم ابی دواد، هدایت می‌کند: «[ابی دواد]: باز دل خوش کردم که هر خواری که پیش آید، بیاید کشید از بهر بودلف را؛ برخاستم و سرش را بوسیدم و بیقراری کردم، سود نداشت، و بار دیگر کتفش بوسه دادم، اجابت نکرد، و باز بدستش آمدم و بوسه دادم و بدید که آهنگ زانو دارم که تا بوسم...» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۲۳) احمد ابی دواد، در نزد افشین، ایرانیان را می‌ستاید و در نزد خلیفه، بودلف (سردار عرب) را.

۲- معرفی شخصیت از طریق نشان دادن اعمال و رفتار آنها؛ بیهقی همچنین با استفاده از روش نمایشی، کوشیده است تا شخصیت‌ها را در حین عمل نشان دهد. از این رو، ما، با خواندن روایت هنرمندانه‌ی او، از کردار و گفتار شخصیت‌ها، می‌توانیم بفهمیم که آنان چه خصلت‌هایی داشته‌اند. به عبارت دیگر، نویسنده، با شرح و تحلیل رفتار و افکار شخصیت‌ها، رایه شخصیت‌ها از طریق عمل آنان و همچنین رایه درون شخصیت‌ها، بی‌تعبیر و تفسیر، آنها را به خواننده معرفی می‌کند. موفقیت در رایه صریح شخصیت‌ها بسته به خصوصیات شخص راوی یا ویژگی‌های نویسنده‌ی

می‌خواهد که فقط با زاری و التماس مانع کار افشین بشود و از هیچ حربه‌ی دیگری، مانند نام معتصم، استفاده نکند؟» [معتصم] گفت: جز آن شناسم که تو اکنون نزدیک افشین روی، و اگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی، و به خواهش و تضرع و زاری پیش این کار باز شوی، چنان‌که البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغامی ندهی و هیچ سخن‌نگویی تا مگر حرمت تو نگه دارد...» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۲۲) آیا این اتفاقات و عکس‌العمل معتصم بیان‌گر این نیست که او از قدرتمند شدن سردارانش می‌هراسد و به همین خاطر دست افشین را باز می‌گذارد تا بودلف را از میان بردارد و سپس افشین را به جرم کشتن بودلف نابود کند؟

معتصم، از روی غرورش، نمی‌خواهد وجهه‌ی خود را خراب نماید. او از احمد می‌خواهد که از قول خلیفه هیچ پیغامی ندهد، حتی اگر به مرگ بودلف بینجامد! «جز آن شناسم که تو اکنون نزدیک افشین روی و اگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی...» از من هیچ پیغامی ندهی... و پس اگر شفاعت تو رد کند، قضا کار خود بکرد و هیچ درمان نیست.» (همان: ۲۲۲)

و در پایان داستان وقتی افشین با عصبانیت، معتصم را خطاب قرار می‌دهد: «دوش دست من بر قاسم گشاده کرد، امروز این پیغام درست است که احمد آورد که او را نباید کشت؟» (همان: ۲۲۳) در اینجا معتصم، در مقابل خشم افشین، با قدرت، پیغام نداده را گردن می‌گیرد و افشین را به بی‌خردی و زشت کاری متهم می‌کند. «پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران پیغام گذارد به کسی و نه راست باشد؟...» (همان: ۲۲۵)

به طور کلی شخصیت‌ها در "افشین و بودلف" در تقابل با یکدیگر، ویژگی‌های خود را آشکار می‌سازند؛ افشین یک شخصیت کینه‌جو و فرصت‌طلب است. خواننده ابتدا از زبان معتصم، افشین را می‌شناسد: «[معتصم] گفت: اینک این سگ ناخویشتن

از سوی دیگر بیان حوادث با توصیف حالات روحی روانی شخصیت‌ها، جای بسی تأمل دارد؛ «معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها.» (همان: ۲۲۱)، «چون چشم افشین بر من افتاد سخت از جای بشد و از خشم زرد و سرخ شد و رگ‌ها از گردنش برخاست.» (همان: ۲۲۲) «لرزه بر اندام او بیفتاد و به دست و پای بمُرد.» (همان: ۲۲۴)، «عرق بر من نشسته و دم بر من چیره شده...» (همان: ۲۲۴)

فضا و رنگ (Atmosphere)

هر صحنه‌یی در پیشبرد داستان وظایفی دارد، از جمله فراهم آوردن محلی برای زندگی شخصیت‌ها و وقایع داستان، ایجاد فضا و رنگ یا حال و هوای داستان و مهم‌ترین وظیفه‌ی صحنه، به وجود آوردن محیطی است که بر رفتار شخصیت‌ها و وقوع حوادث تأثیر بگذارد. بی‌هقی با توصیف اشخاص، چهره‌ها و لباس‌ها، صحنه را به بهترین شکل در مقابل چشم ما، به تصویر می‌کشد.

فضای داستان، افشین و بودلف، فضایی دلهره‌آور و مرگ‌آلود است؛ احمدابی دواد، نیمه شب از خواب بیدار می‌شود و هر کاری می‌کند نمی‌تواند بخوابد. او نگران است، به حَمّام می‌رود اما نگرانی‌اش از بین نمی‌رود؛ در این صحنه، اضطراب و دل‌مشغولی بر داستان حاکم می‌شود.

احمدبن‌ابی‌دواد به دربار می‌رود و خلیفه را می‌بیند که تنها نشسته و به کاری مشغول نیست. او اندیشناک است؛ که این صحنه، غم و ناامیدی را به تصویر می‌کشد. احمد به خانه‌ی افشین می‌رود؛ جلاد ایستاده، بودلف با یک شلوار و چشم‌بسته، منتظر نشسته است تا با فرمان افشین، سرش از تن جدا شود. «چون به دهلیز در سرای افشین رسیدم... و من قوم خویش را مثال دادم تا بدهللیز نشینند... چون میان سرای برسیدم، یافتم افشین را بر گوشه‌ی صدر بنشسته و نطعی پیش وی فرود صفه

سوگند خورده که در باب وی سخن نگوید تا هر چه خواهم کنم که روزگار دراز است تا من در این آرزو بودم.» (همان: ۲۲۳)

و موقعیت اجتماعی شخصیت‌ها را بیان می‌کند: «[احمد] ای امیر مرا از آزاد مردی آنچه آمد گفتم و کردم و تو حرمتِ من نگاه نداشتی. و دانی که خلیفه و همه بزرگان حضرت وی چه آنان که از تو بزرگ‌ترند و چه از تو خردمندترند، مرا حرمت دارند...» (همان: ۲۲۳) این دیالوگ موقعیت اجتماعی احمد ابی دواد را به عنوان قاضی القضاة نشان می‌دهد.

پایان بندی داستان

عاقبتِ بودلف، ختم به خیر می‌شود و معتصم می‌گوید: «... افشین جان از من نبرد که وی مسلمان نیست...» (همان: ۲۲۵) و بیهقی در باره‌ی سرانجام افشین چیزی نمی‌گوید، اما قاضی محسن تنوخی، عاقبت افشین را این‌گونه بیان می‌کند: [احمد ابی دواد] « افشین همان لحظه قاسم را اطلاق کرد، خلعت داد و به پیش من فرستاد و من تا آنکه که افشین را بکشتمند و معتصم به جوار حق پیوست این حکایت با هیچ کس [حکایت نکردم]...» (دهستانی، ۹۳۲: ۱۳۶۴)

نتیجه

مهارت بیهقی در کنار هم قرار دادن و نیز گنجاندن برخی روایت‌ها در دل برخی دیگر را باید یکی از ویژگی‌های کمیاب اثر وی بدانیم. روایات و حکایت‌هایی که بیهقی به رشته‌ی تحریر کشیده است، شباهت بسیاری به داستان دارند. طبق بررسی‌هایی که انجام شده، به این نتیجه می‌رسیم که بیهقی با بهره‌گیری از استعداد ذاتی خود، به مقوله‌هایی چون پیرنگ، شخصیت پردازی، روایت پردازی، وحدتِ زمان و مکان و...

توجه داشته و از هوش داستانی بسیار بالایی برخوردار بوده است، اما بیهقی، قصد داستان پردازی نداشته، او از شگردهای داستان پردازی استفاده کرده است تا کتابش از حوصله‌ی خواننده بیرون نماند؛ همین باعث شده تا کتاب تاریخ بیهقی در بین کتب تاریخی ممتاز باشد و بعضی از محققان، تاریخ بیهقی را به رمان تاریخی تشبیه کنند: «تاریخ بیهقی را به رمان تشبیه کردم. داستان وقتی جذاب است که نویسنده‌اش، اشخاص واقعه را خوب بشناسد و هر یک از ایشان مطابق سرشت و منش خود در صحنه‌ی ماجرا، به رفتار آید. بیهقی نه فقط اشخاص مورد نظر و سجایا و خصایل آنها را خوب به جا می‌آورد بلکه خواننده را نیز از احوال و افکار آنان با خبر می‌گرداند...» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۱۶۶)

بیهقی با گزارش وقایع، شخصیت پردازی و داشتن نگاه مشخص به زنجیره‌ی وقایع، هوشمندی در بهره‌گیری از شگردهای داستان و محیط بودن او بر نثر توانسته یک کتاب تاریخی را ممتاز گرداند. اما ضعف در پیرنگ و عدم پاسخ به سولات خوانندگان، و یکسان بودن لحن معتصم، حاجب نوبتی، احمدابی دواد و افشین و...، و دادن اطلاعات و مستقیم‌گویی‌ها برای شناساندن شخصیت‌ها و هم‌چنین نیاز خواننده به کتب دیگر برای فهمیدن اصل ماجرا باعث شده است که این حکایت از شکل داستانی کمی دور شود.

«درون‌گرایی روانکاوانه‌ی شخصیت‌ها، در عین حال در متنی تاریخی شکل گرفته‌اند، متذکر تفاوتی است که در متون اغلب داستانی با متون اغلب تاریخی وجود دارد و به صورت درون‌گرایی قصه و برون‌گرایی تاریخ خود را نشان می‌دهد. با ملاحظه‌ی همین تفاوت است که می‌توان گفت: قصه واقعی‌تر از تاریخ است به دلیل اینکه جزء جزء زندگی درونی قهرمان‌ها در آن تصویر گردیده است.» (براهنی، قصه‌نویسی، ۱۳۶۸: ۵۵)

همیشه لایه‌ی سطحی و دیدنی، لایق تاریخ است و لایه‌ی درونی یعنی رویاها و رمزها

شایسته‌ی داستان. توصیف تضادهای افراد در تاریخ بیهقی سبب شده است تا هیجانانگیزانه‌ترین و عواطف پنهانی شخصیت‌ها نیز نشان داده شود و این امر مهم‌ترین عاملی است تا داستان‌های بیهقی به سمت یک رمان تکه‌تکه شده اما کاملاً متصل به هم گرایش پیدا کند. پس می‌توان گفت که تاریخ بیهقی به سمت یک رمان تاریخی متمایل شده، اما از ضعف‌هایی نیز برخوردار است، که اگر بیهقی قصد نوشتن یک رمان تاریخی را داشت، به طور حتم آن نواقص را رفع می‌گرداند.



فهرست منابع

۱. ادوارد فوستر مورگان (۱۳۸۴). جنبه‌های رمان. مترجم: ابراهیم یونسی. تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۵۰). «جهان بینی ابوالفضل بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی. صص ۱-۳۸.
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۰). تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: انتشارات نگاه.
۴. بحرالعلوم، حسین (۱۳۵۰). «تاریخ بیهقی یا آیینی عبرت». یادنامه ابوالفضل بیهقی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد. صص ۵۳-۶۷.
۵. براهنی، رضا (۱۳۶۸). قصه نویسی. تهران: انتشارات البرز، چاپ چهارم.
۶. بهار، محمد تقی (۱۳۸۱). سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. تهران: زوار، ۳ جلد.
۷. بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۸۹). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب. (دوره ۳ جلدی).
۸. تقی‌زاده، صفدر (۱۳۷۳). شکوفایی داستان کوتاه در دهه نخستین انقلاب. تهران: علمی.
۹. حسینی، سید حسن (۱۳۸۳). مثنی در نمای درشت. تهران: سروش.
۱۰. خیره زاده، علی اصغر (۱۳۷۰). نثر پارسی در آیینی تاریخ. تهران: انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی.
۱۱. خطیبی، حسین (۱۳۹۰). فن نثر در ادب پارسی. تهران: زوار.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۶۴). ترجمه‌ی الفرج بعدالشدۀ. تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: نشر اطلاعات، چاپ دوم.
۱۴. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰). دو قرن سکوت. تهران: انتشارات سخن.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی